

دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، دانشگاه لرستان
سال چهارم، شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

مؤلفه‌های هویت ملی و اساطیری در آثار فرّخی یزدی

محمود صادق‌زاده^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۴

چکیده

زبان و ادب فارسی در شکل‌گیری هویت ایرانی بسیار اهمیت داشته و با بن‌مایه‌های وطن‌خواهی، مهرورزی، خردگرایی و دین‌محوری آمیخته شده است. شاعران ادبیات سیاسی مشروطیت از این سرمایه‌ها در خدمت آرمان‌های مردمی استفاده کرده‌اند. آزادی‌خواهی و اندیشه‌های ناسیونالیستی از درون‌مایه‌های اصلی مشروطیت بود؛ اما به دلایلی، هر کدام از روشنفکران برداشت خاصی از آن‌ها داشتند؛ مثلاً: آزادی در دیدگاه فرّخی، علاوه بر مفاهیم دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی و قانون‌گرایی، با مفاهیم عناصر اساطیری، ملی و مذهبی، نوگرایی، جهان‌وطنی و صلح عمومی و چاشنی اندیشه‌های سوسیالیستی آمیخته شده است. فرّخی یزدی، بیش از دیگر شاعران مشروطه، عناصر اساطیری و تاریخی را برای آرمان‌های اجتماعی و سیاسی به کار می‌گیرد؛ اما در این راه هرگز دچار باستان‌گرایی و شووینیزم افراطی نمی‌شود. نگارنده می‌کوشد به شیوه توصیفی و تحلیلی این مسائل را با تجزیه و تحلیل و مقایسه اشعار و مقالات فرّخی یزدی و با بهره‌جستن از تألیفات و تحقیقاتی که در باره زندگی، شعر و اندیشه وی صورت گرفته، بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: شعر مشروطه، فرّخی یزدی، ملی‌گرایی، باستان‌گرایی، اسطوره.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir

۱- مقدمه

محمد فرّخی یزدی یکی از برجسته‌ترین و متعهدترین و «خلف‌ترین شاعران» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۵۸) دوره خود بود که ادبیات را در خدمت آرمان‌های مردم و مشروطیت به کارگرفت و فرزند زمان خود بود. بنابراین اشعار سیاسی و آثار قلمی و فعالیت‌های روزنامه‌نگاری وی، ندای آزادی، برابری و نوگرایی و اندیشه‌های ملی و مذهبی است. از این‌رو، گرچه اشعار وی، چون بسیاری از اشعار راستین این دوره، از لحاظ تخیل و آفرینش هنری و ارزش‌های شعری خیلی قابل‌توجه نیست؛ اما از جنبه محتوایی و درون‌مایه، مردمی‌ترین و واقعی‌ترین و متعهدترین شعر تاریخ ادبیات ایران است که سخنش، نشانگر ادبیات در خدمت اجتماع است، نه «ادبیات برای ادبیات».

۱-۱. اهمیت و ضرورت تحقیق

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر فرّخی، اشاره و تکیه بر افتخارات و عظمت‌های ایران باستان و بیان احساسات ملی‌گرایی و وطن‌خواهی است. البته شاعران مشروطیت و از جمله فرّخی یزدی، به ضرورت تاریخی و به اقتضای سیاسی، این شیوه را برگزیدند؛ زیرا روشنفکران و شاعران این دوره، ناچار بودند که در مبارزات ضداستعماری، بر اندیشه‌های ناسیونالیستی تکیه و در مبارزات ضداستبدادی نیز بر دستاوردهای فرهنگی و علمی توجه و تأکید کنند. این گرایش‌ها در تهییج و برانگیختن عمومی علیه سلطه خارجی و ایجاد شور استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی است و در آن شرایط، اندیشه‌ای مترقی بود. از این‌رو تحلیل و بررسی محتوایی آثار و اشعار فرّخی یزدی، می‌تواند ابعاد شخصیت فکری وی و نیز گرایش‌های گوناگون سیاسی دوران مشروطیت را روشن‌تر کند.

۲-۱. بیان مسأله

زندگی، مبارزات سیاسی و اشعار و آثار قلمی فرّخی‌یزدی از ابعاد گوناگونی برخوردار و قابل تحلیل و بررسی است. فرّخی از شاخه شاعران مردمی، کارگری و متعهد به زمان خود است که از قالب‌های سنتی برای درون‌مایه‌های آزادی، برابری، استقلال‌طلبی، نوگرایی و مفاهیم ملی و دینی بهره می‌برد.

اصلی‌ترین مضامین و ویژگی‌های شعر فرّخی‌یزدی؛ عبارت است از: بیان اندیشه‌های آزادی‌خواهی، استبدادستیزی، ناسیونالیست، تجدّدطلبی و نوگرایی، جامعه‌اشتراکی، ادبیات کارگری، ادبیات زیرزمینی، کاربرد اشارات اساطیری و باستان‌گرایی و شعر زندان. در این جستار، ابتدا به طور مختصر، به چگونگی شکل‌گیری هویت ایرانی و اسلامی می‌پردازیم؛ سپس به مفاهیم وطن‌خواهی و عناصر هویت ملی از دیدگاه فرّخی؛ همچون: ناسیونالیسم باستان‌گرا و نژادپرست، «ناسیونالیسم آزادی‌خواه»، باستان‌گرایی و اشاره به اسطوره‌ها، تأکید بر ترکیب «هویت ایرانی و اسلامی» و پیوند آزادی‌خواهی فرّخی با اساطیر ایرانی پرداخته شده است.

۳-۱. پیشینه تحقیق

در زمینه دوران زندگی، مبارزات سیاسی، روزنامه‌نگاری، انتشار اشعار و ابعاد فکری و بعضی ویژگی‌های شاعری فرّخی‌یزدی، در سال‌های اخیر تحقیقات سودمندی پدید آمده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: شهر شعر فرّخی (۱۳۷۵) و چهار شاعر آزادی از محمدعلی سپانلو؛ بن‌مایه‌های درد و رنج در شعر فرّخی یزدی (۱۳۸۱) از محمدعلی صادق‌یان؛ بازگشت فرّخی به تاریخ و افسانه (۱۳۸۱) از علی سلطانی گردفرامری؛ نگاهی به شعر فرّخی یزدی از دیدگاه بلاغت (۱۳۸۱) از محمد فشارکی و نیز مقالات نگارنده درباره

ابعاد گوناگون زندگی، اندیشه، مبارزات سیاسی و روزنامه‌نگاری و سبک نشر وی که در مجلات علمی- پژوهشی و یا همایش‌های تخصصی منتشر شده؛ اما درباره عناصر و مؤلفه‌های ملی و دینی در آثار فرّخی‌یزدی، پژوهشی به طور مستقل و کامل صورت نگرفته است.

۴-۱. روش تحقیق

در این نوشتار به شیوه توصیفی و تحلیلی سعی می‌شود از طریق بازخوانی و تجزیه و تحلیل اشعار و مقالات روزنامه‌های طوفان و بهره‌جستن از مهم‌ترین تألیفات و تحقیقات صورت گرفته به بحث و بررسی مفاهیم وطن‌خواهی و ملی‌گرایی فرّخی‌یزدی و عناصر و ویژگی‌های هویت ملی و شیوه‌های استفاده وی از اندیشه‌های اساطیری، تاریخی و ملی پرداخته شود. ضمناً اشعار فرّخی در متن نیز به دیوان فرّخی‌یزدی به کوشش حسین مکی ارجاع داده شده است.

۲- بحث

۲-۱. شکل‌گیری هویت ایرانی

هویت ملی؛ یعنی: چگونگی پیدایش، شکل‌گیری، حقیقت وجودی، ویژگی‌ها و عناصر مشترک ملتی که موجب شناسایی، تمایز و وحدت آن نسبت به ملت‌های دیگر می‌شود. به تعبیری دیگر: هویت؛ برخورداری از یک احساس ملی است و منظور از آن، «احساس مشترک یا وجدان و شعور جمعی در میان عده‌ای از انسان‌هاست که یک واحد سیاسی یا ملت را می‌سازند.» (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۲). هویت ملی ایرانی به بستگی‌ها و متغیرهای جغرافیایی، نژادی و قومی، فکری، دینی اخلاقی و اجتماعی مربوط می‌شود. در این میان،

عنصر اصلی مشترک تمام این بستگی‌ها، در دوران پس از اسلام، دین اسلام بوده که با گرایش‌های گوناگونی روبه‌رو شده و در هر دوره تاریخی، تحت تأثیر عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خارجی و داخلی قرار گرفته است. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۷-۵) هویت ملی ایرانی، از آغاز شکل‌گیری تاکنون، به طور کلی، از سه عنصر اصلی ترکیب شده است: ملیت (ایران باستان)، دیانت (اسلام و تشیع) و مدنیت (تجددگرایی و مدرنیته ایرانی). هویت ایرانی، به دلیل موقعیت و وضعیت خاص جغرافیایی، تاریخی و سیاسی ایران، با حوادث بسیار، به‌ویژه با سه حادثه عظیم: حمله اسکندر مقدونی، حمله اعراب و ارتباط جامعه ایرانی با فرهنگ و مدنیت غربی روبه‌رو و به چالش کشیده شده است. (رهیاب، ۱۳۸۱: ۸۷-۸۶).

نخستین نکته بسیار مهم این است که به‌رغم مصائب، مسائل و تحولات اساسی سیاسی، فرهنگی و ادبی که پیش آمده، هویت ایرانی در برابر این سه حادثه و حملات بیگانگان دیگری؛ همچون ترک‌های غز، سلجوقیان، مغولان، تیموریان و...، نه تنها هرگز دچار انقباد و تسلیم نشده است؛ بلکه با غنای هویت ملی و با نیروی هاضمه فرهنگی بسیار نیرومند خود، با سلطه سیاسی و هجوم فرهنگی آنان مقابله و از «نفی و قبول مطلق» دوری کرده است.

دومین نکته مهم این است که به‌رغم نژاد، مذهب، اندیشه و زبان متفاوت، عامل وحدت و زمینه مشابهت ایرانیان چه بوده که موجب هویت مشترک شده است؟ یعنی: رمز و راز شکل‌گیری و ماندگاری هویت ایرانی چیست؟ به‌طور خلاصه می‌توان گفت: یکی، نیروی عظیم اساطیری، تاریخی و فرهنگی بوده که موجب خودباوری و اعتمادبه‌نفس زیاد ایرانیان شده و «هجوم‌های کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان را چندان جدی نمی‌گرفته، صبر می‌کرده تا آنان که از بیرون آمده‌اند یا با او سر عناد داشتند، در او مستهلک گردند» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۲: ۱۹۱)؛ دلیل دیگر این بوده که شاهین هویت ایرانی، از دو شاهبال

حماسه و عرفان برخوردار بوده است: در واقع حماسه، بیانگر آماده‌باش ایرانیان و روحیه وطن‌پرستی و تعهد ملی آنان برای آزادی و استقلال مام وطن بوده که به‌رغم حوادث بی‌شمار و گوناگون پابرجاست و عرفان نشانگر روح اشراقی و مهرورزی ایرانیان که به تعدیل افراط و تفریط‌های سیاسی، دینی و اخلاقی و تلطیف دل‌ها و جان‌ها پرداخته است؛ بنابراین جوهره هویت ایرانی، در طول دوران، با چهار بن‌مایه عجین شده است: وطن‌خواهی، مهرورزی، دین‌محوری و خردگرایی.

سومین نکته مهم این است که اصلی‌ترین عامل قوام و دوام و انتقال هویت ملی، به‌رغم این همه مصائب و مسائل چیست؟ در این زمینه، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ بعضی همچون دکتر صفا عقیده دارند که هویت ایرانی بر دو اصل بنا شده است: یکی زبان فارسی که در شکل‌گیری و حفظ هویت ملی ایرانی نقش اساسی داشته و تجلی و تجسم آن در شاهنامه فردوسی است و دوم، نهاد و ساختار سیاسی پادشاهی است؛ که البته این دیدگاه قابل نقد است؛ زیرا هر دو عامل وسیله‌ای برای انتقال هویت هستند؛ به‌ویژه نظام پادشاهی که علاوه بر نقش ابزاری، موقتی هم بوده است (رجایی، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۰).

شاهرخ مسکوب نیز از صاحب‌نظرانی است که دیدگاهش درباره هویت ایرانی، با کمی تفاوت، به دیدگاه دکتر صفا نزدیک است؛ او عقیده دارد که هویت ایرانی بر دو پایه زبان و تاریخ بنا شده است، در واقع، مسکوب تاریخ و فرهنگ را جایگزین ساختار پادشاهی کرده است (همان: ۵۹). استاد مطهری نیز از اندیشمندانی است که در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» ضمن آشتی دادن ایران و اسلام، در باره عناصر اصلی هویت ایرانی می‌گوید: «هویت ایرانی دو پایه مهم دارد؛ یکی ایرانی بودن و دیگری علاقه و سرسپردگی ایرانیان به اسلام» (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۳)؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عناصر اصلی هویت ایرانی؛

عبارتند از: تاریخ و فرهنگ ایران، اسلام، ساختار سیاسی، سنت و عرف و تجدد (رجایی، همان: ۶۸).

زبان فارسی، بی‌تردید، یکی از عوامل بسیار اساسی است که به‌رغم سابقه طولانی و بازتاب جریان‌ها و دوران پر پیچ و خم فرهنگ و تاریخ ایران، به بهترین صورت و سیرت، نقش خود را ایفا کرده است و همچنان ایفا می‌کند. از زبان «چینی و عربی که بگذریم، هیچ زبان عمده دیگری، عمرش به بلندی زبان فارسی نیست.» زبان فارسی در طول دوران خود، تحت تأثیر عوامل بیرونی و درونی زبان، متحول شده و به دست نویسندگان، شاعران و عالمان، پخته و کامل شده و «همه تموج روحی ایرانی را در خود منعکس کرده است» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۰۵-۱۰۴). و با پویش و تپش جریان یافته است. هرگاه که هویت ایرانی در معرض هجوم بیگانه و آسیب‌های زمانی قرار می‌گرفته، مردان اندیشه و ذوق و هنر، با سلاح قلم و سخن، به یاری‌اش می‌شتافتند و به بازسازی و حفظ آن می‌پرداختند. چنان‌که بزرگ حماسه‌پرداز آگاه و مسئول ایرانی، با اثر سترگ خود، شاهنامه، هم به تنظیم و تدوین فرهنگ اساطیری- حماسی ایرانیان پرداخت و از نابودی نجاتش داد و هم برای درمان آسیب‌های هویت ایرانی در سلطه بیگانگان (اعراب و ترکان) شتافت و به وسیله الگوهای اساطیری که پیاده کرد، ایرانیان را از خودبیگانگی و «الیناسیون فرهنگی» نجات داد (شریعتی، ۱۳۷۴: ۲۰۱). و هم با استفاده از زبانی روان و پاک و پخته، سبک نوین و پیشرفته‌ای را عرضه کرد.

به هر حال تحت تأثیر عوامل یادشده، ادبیاتی انقلابی، متعهد و مسئول به نام «ادبیات سیاسی» شکل گرفت که از نظر شکل و محتوا، به کلی با گذشته متفاوت بود. شاعران اصیل ادبیات سیاسی مشروطه؛ مانند: بهار، عارف، عشقی، فرّخی‌یزدی، نسیم شمال و... کوشیدند با بهره‌گرفتن از عناصر هویت ملی و اساطیری و توانمندی‌های زبان و ادب گذشته، به نشر

و گسترش اندیشه‌های آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی و نوگرایی پردازند. هرچند آزادی‌خواهی و اندیشه‌های ناسیونالیستی از درون‌مایه‌های اصلی ادبیات مشروطیت بود؛ اما به دلایلی، این مفاهیم در دیدگاه مشروطه‌طلبان و روشنفکران متفاوت بود و هرکدام برداشت خاصی از آن داشتند.

از این‌رو نظریه‌پردازان مشروطیت و روشنفکران، در تلقی آن اندیشه‌ها، دچار نوعی تضاد و تناقض شدند. اما مشکل اصلی در این‌باره، تنها نشناختن کامل نوگرایی غربی نبود؛ بلکه نبودن زمینه‌های مناسب اجتماعی و سیاسی نیز از دلایل این بدفهمی‌ها و تناقض‌ها بود؛ بنابراین اگرچه بزرگترین دستاورد مشروطیت، آزادی به نظر می‌رسید؛ اما مفهوم آزادی نیز با برداشت‌های گوناگونی همراه بود؛ مثلاً: آزادی از نظر بهار، رنگ و بوی استقلال و وطن‌خواهی داشته؛ در حالی‌که آزادی در دیدگاه فرّخی‌یزدی، علاوه بر مفاهیم دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی و قانون‌گرایی، با مفاهیمی همچون: اساطیر، ملیت، مذهب و تجدّدگرایی، جهان‌وطنی، صلح عمومی و چاشنی اندیشه‌های سوسیالیستی و جامعه‌اشتراکی آمیخته شده و هویت ایرانی، اسلامی و نوگرایی او را شکل داده است. البته سوسیالیسم فرّخی که رنگ و بوی ملی دارد، نه علمی و فلسفی است و نه نظامی و چریکی؛ بلکه از نوع اجتماعی است که به صورت حمایت از زحمت‌کشان و رنجبران، به منظور برقراری عدالت اجتماعی در ایران و «جهان‌وطنی» و صلح عمومی و طبقه‌جهانی کارگران خود را نشان می‌دهد و در اشعار و مقالات وی منعکس شده است.

۲-۲. مفاهیم وطن‌خواهی و ملی‌گرایی از دیدگاه فرّخی

برای این که دیدگاه فرّخی نسبت به مفاهیم «ملت»، «وطن» و اندیشه‌های «ناسیونالیستی» روشن شود، لازم است که درباره‌ی سابقه این واژه‌ها و مفاهیم و کاربردهای آن، مختصراً توضیح داده شود.

در گذشته (به ویژه با توجه به تقسیم‌بندی شهرستانی در ملل و نحل)، هرگاه مفهوم دین و آیین و شریعت منظور بوده، بیشتر واژه «ملت» به کار می‌رفته است؛ مانند: «ملت مجوس، یهود و نصاری یا مسلمان» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۶۷-۱۶۲) و هرگاه مفهوم «مردمان» مرادشان بود، از واژه «امت» استفاده می‌کردند و البته منظور آنان از «دولت» نیز «درباریان و روحانیان؛ یعنی صاحبان قدرت» بوده است. از این‌رو، این مفهوم از «ملت» و در کاربرد مجازی آن، پیروان دین و این مفهوم از «دولت»، در کاربرد اصطلاحی آن، به معنای سلطنت و قدرت حکومت، اصلی‌ترین و اساسی‌ترین مفهومی است که در تاریخ دوران اسلامی، از این دو کلمه استنباط می‌شده است. چنین مفهومی، تا آغاز پیدایی اندیشه‌های قانون‌خواهی و مشروطه‌خواهی هم به کار می‌رفت؛ حتی در جریان نهضت مشروطیت و اندکی پس از اعلان مشروطیت، در بسیاری از نوشته‌ها، مفهوم مسلط این دو واژه، همان مفهومی است که پیش از آن در تاریخ ایران، از آن استنباط می‌شد (همان).

بنابراین ملیت (nationality) «در رابطه قانونی به معنای عضویت در یک ملت یا دولت است. به‌طور کلی، ملیت شامل وظایف فرمان‌گزاری از سوی فرد و حمایت از دولت است و از این نظر، ملیت فراگیرتر از شهروندی است؛ ملیت را عموماً حقی جدایی‌ناپذیر برای بشر شمرده‌اند» (آشوری، ۱۳۶۶: ۳۱۰).

اگرچه پس از مشروطیت نیز ذهنیت‌ها و برداشت‌های گوناگون از مفهوم «ملت» (دین یا مردم) و «حکومت» (سلطنت و یا حکومت قانونی عرفی) وجود داشت و البته این مسئله موجب تناقضات بسیار و بعدها، زمینه‌ساز اختلافات فراوان شد؛ اما بنا به نوشته بهار در سبک‌شناسی، نخستین بار واژه «ملت» به معنی «مجموع رعایا» و طبقات اجتماعی و نه «شریعت یا پیروان شریعت»، در نوشته ملک‌خان به کار رفته است (سبک‌شناسی، ۱۳۱۹: ۳۷۸). هرچند به عقیده محققان «در این که برای نخستین بار ملت در این نوشته ملک به

بنابراین، ظاهراً پس از مشروطیت نیز هنوز ملت، در بسیاری از موارد، در مفهوم دین و شریعت به کار می‌رفته و تا مدت‌ها در مورد این که «حقوق ملی» همان «حقوق شرعی» است، اختلاف نظر وجود داشته است. کم‌کم علاوه بر مفهوم تازه «ملت»، مفهوم جدید «وطن»، تحت تأثیر اندیشه غربی، به‌طور مشخص، شناخته و معرفی شد (آجودانی، تابستان ۱۳۸۲: ۲۱۲). البته، مفهوم وطن در نظر گذشتگان ما، یا به معنای ده و شهری که زادگاهشان بود، به کار می‌رفت، یا در معنای همهٔ عالم اسلامی (امت مسلمان)؛ چنان‌که اقبال لاهوری به جهان‌وطن اسلامی یا انترناسیونالیسم و سیدجمال به وحدت اسلامی عقیده داشته‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۲۶-۱) اقبال در این زمینه سروده است:

اما وطن به معنای سرزمینی که مردمی با مشترکات قومی، زبانی و فرهنگی در آن زندگی می‌کنند، مفهومی است که از عصر بیداری در ادبیات فارسی به کار رفته است (یاحقی، ۱۳۸۵: ۱۷)؛ هرچند چنان‌که گفتیم؛ این وطن‌پرستی دچار افراطی‌گری و گرایش‌های شدید هم شد.

هرچند زمینه‌های کاربرد آن در گذشته، حتی پیش از پیدایش ناسیونالیسم در اروپا— به معنی «احساس نوعی همبستگی در میان افراد جامعه ایران (بر اساس مجموعه آن عوامل، که سازنده مفهوم قومیت هستند) در طول زمان وجود داشته است» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۱۶)؛ اما

آن‌گونه که در «مشروطه ایرانی» آمده است، ظاهراً نخستین بار واژه «ملت» در مفهوم جدید، به همراه «حقوق بشر»، به وسیله «آقاخان کرمانی» در منظومه‌ای (که در انتقاد از اوضاع سیاسی ایران سروده) و در مقدمه‌ای که بر آن نوشته، به کار رفته است (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۰۲ و ۱۹۱-۱۹۰) مفهوم «ملت»، در این مقدمه و منظومه، «دقیقاً به معنای جدید و اصطلاحی آن؛ یعنی قومیت و نژاد و در پاره‌ای موارد «حب ملیت»، به مفهومی نزدیک به مفهوم (nationalism) به کار می‌رود.

به مرور زمان، ملت بیشتر و گاه فقط به معنی مجموع رعایای ایران به کار گرفته می‌شد که توسعاً پیرو شریعت اسلام هم تلقی می‌شدند. اما از اواخر دوره قاجار و به‌طور روشن‌تر، از اوایل حکومت پهلوی، ملت به معنای ملت ایران (مجموع مردم ایران)، جا افتاده و در پاره‌ای نوشته‌های این دوره، علاوه بر این، به مفهوم «آزادی» نیز اشاره شده است. یکی از خواست‌های مندرج در مرامنامه حزب دموکرات ایران، مربوط است به تساوی. در همین مرامنامه، در بخش مربوط به «حقوق مدینه» خواستشان را این‌گونه نوشته‌اند: «تساوی همه افراد ملت [مجموع مردم، بدون وابستگی به شریعت و مذهب خاصی] در مقابل دولت و قانون، بدون فرق نژاد، مذهب و ملت [دین و شریعت]» (همان). هرچند هنوز هم درباره کاربرد مفهوم واژه «ملت» شک و شبهه وجود دارد و ذهنیت‌ها شفاف نیست؛ با این حال، فرّخی چند سال پس از مشروطیت، با برداشتی جدید از مفهوم ملت (هویت ملی و دینی)، چنین می‌سراید:

دولت هر مملکت در اختیار ملت است

آخر ای ملت، به کف کی اختیار آید تو را؟

(دیوان: ۷۹)

اصولاً در دوره مشروطیت با توجه به رویکردهای سیاسی، دو نوع گرایش ناسیونالیستی وجود دارد (صدری‌نیا، ۱۳۷۸: ۲۵۷).

۲-۱. « ناسیونالیسم باستان‌گرا و نژادپرست »

این گفتمان در آرای میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزای قاجار و میرزا آقاخان کرمانی- پیش از همراهی او با ملک‌خان و سید جمال‌ریشه داشت و از منظر نژادی به تاریخ، دین و آیین، حقوق انسانی گروه‌ها و اقوام و طوایف می‌نگریست. تأثیر ناسیونالیسم افراطی غرب و به‌طور خاص آلمان، بر این جریان ناسیونالیستی چشمگیرتر بود (صدرنیا، همان). پیروان آن، با نگاهی رمانتیک به عصر باستان، خواهان بنای ایران مدرن بودند. شیفتگی مفرط به ایران باستان و اعتقاد به اصالت خون و نژاد، اساس نگرش تاریخی آنان را شکل می‌داد. میرزاده عشقی و عارف قزوینی از نمایندگان برجسته ناسیونالیسم باستان‌گرای ایرانی هستند که در اشعارشان، گاه نوعی «شوونیزم» افراطی و تحقیر ملت‌های دیگر به چشم می‌خورد (همان). میهن‌شیفتگی-یا شوونیزم، به فرانسوی (Chauvinisme) به معنای اصلی و ابتدایی آن، یک نوع میهن‌پرستی افراطی و ستیزه‌جو و یک ایمان کور به برتری و شکوه ملی است. (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸، د ۶، ذیل واژه *chauvinism*).

۲-۲. ناسیونالیسم آزادی‌خواه

این رویکرد ناسیونالیستی از اندیشه‌های پیشروان روشنفکری و آزادی‌خواهی نشأت می‌گیرد و هرچند اندیشه‌های سید جمال و طالبوف در شکل‌گیری آن تأثیر بیشتری دارد، با این حال در بعضی از موارد، از دیدگاه‌های آزادی‌خواهانه کسانی؛ همچون آخوندزاده، میرزا آقاخان و حتی ملک‌خان نیز تأثیر گرفته است. نژادپرستی و اعتقاد به اصالت خون، در این رویکرد

جایگاهی ندارد و بیشتر براساس هویت ملی، دینی، تاریخی و فرهنگی مشترک ایرانیان شکل می‌گیرد. هرچند پیروان این دیدگاه، به مفاخر گذشته و اساطیر ایران از روی احترام می‌نگرند؛ اما دچار «باستان‌گرایی رمانتیک» و «شوینیزم افراطی» نمی‌شوند. از دیدگاه این گروه، تاریخ ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام، یک مجموعه به هم پیوسته و مکمل است که هویت ایرانیان را شکل می‌دهد (همان: ۲۵۹).

این گروه، در دوران مشروطیت، به اصول و مبانی آزادی‌خواهی و تشکیل احزاب و گروه‌های اجتماعی و سیاسی و قانون‌گرایی و عدم تمرکزگرایی و روحیه ضداستبدادی و استعماری گرایش و عقیده داشتند. این جریان فکری و سیاسی، طیف‌های مختلفی را در بر می‌گرفت؛ بعضی همچون محمدتقی بهار، بیشتر بر حکومت مقتدر ملی مبتنی بر رأی مردم و مشارکت عمومی، با وجود احزاب و دسته‌جات سیاسی و اجتماعی در چارچوب قانون، پای می‌فشرده و بعضی دیگر؛ چون میرزاده عشقی، بیشتر به اقتدار حکومت با حفظ استقلال میهن و افتخارات ایران باستان تأکید داشتند و بعضی به مانند فرّخی‌یزدی، علاوه بر اندیشه‌های جامعه اشتراکی، به حفظ تمامیت ارضی ایران و به هویت ملی و دینی نیز می‌اندیشیدند.

تمام این طیف‌ها را، به‌طور کلی، به سه گروه اصلی: «لیبرال، ملی- مذهبی و سوسیالیست» نیز می‌توان تقسیم کرد. فرّخی در این تقسیم‌بندی، جزو جریان دوم فکری سیاسی یاد شده (آزادی‌خواه ناسیونالیسم) جای می‌گیرد که در عین دل‌بستگی به وطن و هویت ملی و دینی ایرانی، به دستاوردهای آزادی‌خواهانه مشروطیت پای‌بند بود و به اندیشه‌های سوسیالیستی نیز گرایش داشت. هرچند یکی از عوامل بسیار مهم در پیدایش و رشد ناسیونالیسم و وطن‌خواهی به مفهوم جدید، تحت تأثیر فرهنگ اروپایی، مبارزه با تهاجمات اجنبی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور بود؛ اما به قولی حتی «پیش از

پیدایش فلسفه ناسیونالیسم در اروپا، پاره‌ای از عناصر سازنده آن در ایران وجود داشته و شناخته گردیده بود.» (آدمیت؛ همان: ۲۶۴).

«بدین ترتیب، در مشروطیت ایران، آزادی (FREEDOM)، به‌طور عام، و آزادی‌های فردی (PERSONAL FREEDOM)، به‌طور مشخص، آن‌گونه که در نظام دموکراسی فهمیده می‌شد، به کنار نهاده شد و آنچه که اهمیت و وضوح یافت، استقلال (INDEPENDENCE) بود؛ استقلال سیاسی که در عمل، با ایجاد حکومت مقتدر مرکزی امکان‌پذیر می‌شد؛ تا وطن و «جامعه اسلامی» ایران را حفظ و حراست کند. شکل‌گیری چنین مفهومی از مشروطیت، با ساختار تاریخی و اجتماعی جامعه ایران و با چگونگی شکل‌گیری مفهوم «ملت» در تاریخ جدید ایران، ارتباط تاریخی بنیادی دارد» (آجودانی ایرانی، ۱۳۸۲: ۲۳۸).

۳-۲. عناصر هویت ملی در شعر فرّخی‌یزدی

۳-۲-۱. باستان‌گرایی و اشاره به شخصیت‌های حماسی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر فرّخی، اشاره و تکیه بر افتخارات و عظمت‌های ایران باستان و بیان احساسات ملی‌گرایانه و وطن‌خواهی است. البته شاعران مشروطیت و از جمله فرّخی‌یزدی، به ضرورت تاریخی و به اقتضای سیاسی، این شیوه را برگزیدند؛ زیرا روشنفکران و شاعران این دوره، ناچار بودند که در مبارزات ضداستعماری، علاوه بر اندیشه‌های ناسیونالیستی، به دستاوردهای فرهنگی و علمی نیز توجّه و تأکید کنند. این گرایش‌ها، در تهییج و برانگیختن عمومی علیه سلطه خارجی و ایجاد شور استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی است و در آن شرایط، اندیشه‌ای مترقی بود؛ هرچند بعدها در دوره پهلوی، این اندیشه وطن‌پرستی و ناسیونالیست، به وطن‌پرستی افراطی (شوونیزمی) تبدیل می‌شود.

اما همان‌گونه که اشاره شد، گرایش فرّخی یزدی به اندیشه‌های ناسیونالیستی و وطن‌خواهی و قهرمانان اساطیری، یا برای برقراری آزادی (آن هم در مبارزه با استبداد) و در مفهوم (حق رأی و انتخاب و قانون‌گرایی و عدالت‌طلبی) است و یا برای استقرار استقلال (در مبارزه با استعمار) معنا پیدا می‌کند؛ مثال برای نمونه اول (آزادی‌خواهی و مبارزه ضد استبدادی):

این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود

خوابگاه داریوش و مأمن سیروس بود

جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود

نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود

آخر ای بی‌شور مردم عرق ایرانی کجاست

شد وطن از دست، آیین مسلمانی کجاست؟

(دیوان: ۱۸۷-۱۸۶)

و:

ای وطن‌پرورِ ایرانیِ اسلام‌پرست

همّتی زان که وطن رفت چو اسلام ز دست

(دیوان: ۱۹۱)

مثال برای مورد دوم (حق انتخاب، قانون‌گرایی و عدالت‌طلبی):

دولت هر مملکت در اختیار ملّت است

آخر ای ملّت به کف کی اختیار آید ترا؟

(دیوان: ۷۹)

البته فرّخی یزدی، بیش از شاعران دوره مشروطه، به قهرمانان ملی، دینی، تاریخی و یا داستانی اشاره کرده است و «به طور کلی فرّخی در تشبیه و تلمیح خود، نام پنجاه و دو نفر از پادشاهان، قهرمانان یا شخصیت‌های مطرح در تاریخ ایران را آورده است که غیر از شاهنامه در دیوان هیچ شاعر دیگری در چنین حدّ وسیعی دیده [نشده است]» (سلطانی گردفرامری، ۱۳۸۱: ۴۵). این ویژگی، علاوه بر اینکه بیانگر انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی و مسلکی اوست، نشانگر اطلاعات وسیع او درباره اساطیر و تاریخ ملی، دینی ایران است. یکی از ویژگی‌های کاربرد اشارات اساطیری و باستانی فرّخی، این است که وی از عناصر تاریخی و اساطیری، به صورت انتزاعی و مجرد از واقعیت‌های سیاسی روزگار خود، استفاده نمی‌کند؛ بلکه این عناصر را برای عینی‌تر نشان دادن وقایع و صف‌بندی‌ها و تضادهای درونی و بیرونی به کار می‌برد؛ برای نمونه در طوفان (س ۶، ش ۱۱۰) و (س ۷، ش ۱۹۰)، همراه با سرمقاله «به نام استقلال ایران»، برای برانگیختن مردم برای مبارزه با کاپیتولاسیون، می‌سراید:

ای دوده جم، قیام، یکباره کنید بیچارگی عموم را چاره کنید
 زنجیر اسارتی که بر پای شماست خوب است به دست خویشان پاره کنید
 (دیوان: ۲۳۰)

فرّخی در قصیده زیر در انتقاد از عقد قرارداد (۱۹۱۹) به وسیله وثوق‌الدوله، در زندان نظمیه تهران می‌سراید:

داد که دستور دیوخوای ز بیداد کشور جم را به باد بی‌هنری داد
 (دیوان: ۲۰۳)

– گاهی نیز با استفاده از اسطوره‌های ایرانی «کاوه» و «ضحاک»، به منظور بیان اندیشه‌های حاکمیت «ملیت و دموکراسی»، مردم را علیه استبداد داخلی تحریک می‌کند و می‌سراید که سه نمونه ذکر می‌شود:

نمونه یکم:

خون‌ریزی ضحاک در این ملک فزون گشت

کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید

مپسند خدایا، که سرو افسر جـم را

با پای ستم، دیو لگـدکوب نماید

(دیوان: ۱۳۲)

نمونه دوم:

ز بیداد فزون، آهنگری گمنام و زحمتکش

علمدار علم چون کاوه حدّاد می‌گردد

(دیوان: ۱۲۰)

نمونه سوم:

از تیشه و از کوه گـران یاد بیارید

سرمشق در این کار ز فرهاد بگیرید

ضحاک عدو را به چکش مغز توان کوفت

سرمشق گر از کاوه حدّاد بگیرید

آزادی ما تا نشود یکسره پامال

در دست ز کین دشنه پولاد بگیرید

(دیوان: ۱۲۱)

شیوه استفاده فرخی از اشارات اساطیری، بدین صورت است که از چهره‌های مثبت؛ همچون: کاوه، جمشید، فریدون، کیکاووس و... برای تیپ‌سازی آرمان‌های خود (دموکراسی، انتخابات آزاد، آزادی، عدالت و...) بهره می‌گیرد و از چهره‌های منفی و دشمنان؛ چون ضحاک، جانوسیار و... برای تجسم و نشان‌دادن دخالت‌های سودجویانه استعمارگران و متجاوزان و ستمگران و وطن‌فروشان استفاده می‌کند؛ مثلاً از «سلم و تور»، «روس و انگلیس» را اراده کرده است که به ایران هجوم آورده‌اند:

حاليا کز سلم و تور انگلیس و روس هست

ایرج ایران سراپا دستگیر و پای‌بست

(دیوان: ۱۴۸)

مهمترین شخصیت موردنظر فرخی، کاوه آهنگر است که آرزو می‌کند مردی از جان‌گذشته، چون او به پا خیزد و درفش آزادی و استقلال را به اهتزاز درآورد:

خون‌ریزی ضحاک در این ملک فزون گشت

کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید؟

(دیوان: ۹۴)

فرخی دوران درخشش و شکوه و عظمت و افتخار و پیروزی ایران را به دوران حکومت جمشید (البته زمانی که فرّ ایزدی از او جدا نشده بود) تغییر می‌کند:

عید نوروزی که از دیدار ضحاک عزاست

هر که شادی می‌کند، از دوده جمشید نیست

(دیوان: ۶۸)

آزادی خواهان و وطن‌دوستان چون فرهاد، باید درس عشق بیاموزند و بی‌باکانه، چون خود شاعر، سختی‌ها را به جان بخرند و جانبازی کنند:

از تیشه و از کوه گران یاد بیارید سرمشق در این کار ز فرهاد بگیرید

(دیوان: ۱۴۸)

فرّخی در اشاره به کیکاووس، به دور از ویژگی‌ها و رفتارهای قابل‌ایراد و بحث او، شکوه و عظمت ایرانیان را به یاد می‌آورد که از نوادگان کیکاووس هستند:

ما زاده کیکباد و کیکاووسیم جان‌باختگان وطن سیروسیم

در تحت لوای شیر و خورشید ای «لرد» آزاد ز بند انگلیس و روسیم

(دیوان: ۱۴۹)

«فریدون» را نماد عدالت‌خواهی و مبارزه دایم علیه ستمگری‌ها به شمار می‌آورد و استبداد حاکم را چون ضحاک و از این‌رو تلاش برای استقرار آزادی و استقلال را فریدون‌وار می‌خواند:

لطمه ضحاک استبداد ما را خسته کرد

با درفش کاویان روزی فریدون می‌شوی

(دیوان: ۱۲۲)

فرّخی، در جای دیگر، با اشاره به آتش مقدس زردشت، با کنایه‌ای طنزآلود، تداوم آتش ظلم در ایران را بیان کرده است:

آتش ظلم در این خاک نگردد خاموش

مهد زردشت عجب آب و هوایی دارد!

(دیوان: ۹۲)

فرّخی، در آثار خود، چندان به رستم توجّه نکرده است؛ «... شاید از آن‌رو که رستم بزرگترین پهلوان ملّی است و در آن روزگار، قهرمانی بر جای نمانده بود»؛ شاید هم از این‌رو که «فرّخی، خود، تهمتنی بود که بی‌باک از زندان، تبعید و شهادت، در برابر ضحاک زمانه به پا خاسته بود و دیگر به قیام یک رستمی امید نداشت و به همین سبب، از مرگ رستم عمیقاً متأثر بود و افسوس می‌خورد و می‌گفت که در مرگ او، باید به اندازه آب‌های «هیرمند» اشک بریزیم» (سلطانی گردفرامزی، همان: ۴۶).

به مرگ تهمتن از جور زال چرخ، در زابل

چو رود هیرمند، اشک از رخ رودابه می‌ریزد

(دیوان: ۹۷)

علاوه بر قهرمانان و پادشاهان اساطیری، فرّخی در بسیاری از موارد، به شخصیت‌های تاریخی، رجال مذهبی و قهرمانان داستانی نیز اشاراتی کرده است که در جای‌جای دیوان او وجود دارد. این علاقه فرّخی در کاربرد اساطیر و مسایل ملّی و تاریخی در شعر، به حدّی است که حتّی در موضوعاتی که جنبه اجتماعی و سیاسی ندارد و صرفاً توصیف طبیعت و مظاهر آن است، نیز از اشاره به اساطیر و شخصیت‌های قهرمانی و داستانی دوری نمی‌کند؛ مثلاً در «مسمّط بهاریه» زیر می‌سراید:

تا کیومرث بهار آمد و بنشست به تخت

سر زد اشکوفه سیامک‌سان از شاخ درخت

غنچه پوشید چو هوشنگ زمردگون رخت

بست طهمورث بر دیو محن، سلسله، سخت

(دیوان: ۱۹۳)

۲-۳-۲. پیوند آزادی‌خواهی فرّخی با اساطیر ایرانی

فرّخی «حماسه‌سرای آزادی» است و یکی از ویژگی‌های آزادی‌خواهی او - که در بررسی اشعار و اندیشه‌هایش مشخص می‌شود - ارتباط آزادی‌خواهی وی با شخصیت «فرهاد» است (نقوی، ۱۳۷۸: همان) که در ژرف‌ساخت آن، عشق آرمانی وی به «شیرین آزادی» به‌روشنی دیده می‌شود:

تا در ره آزادی، شد عشق مرا هادی گم گشته در آن وادی، بس قافله‌ها دارم

(دیوان: ۱۶۱)

به هر حال، فرّخی از میان قهرمانان مثبت داستانی، برای بیان آرمان والای آزادی‌خواهی خود، بیشتر به شخصیت فرهاد اشاره می‌کند:

تیشه بالای سر فرهاد خون‌ها خورد و گفت:

وه چه صاحب‌درد شیرین‌کار مردی داشتم

(دیوان: ۱۶۷)

عشق سرشار وی به آزادی چنان است که چون فرهاد، برای دستیابی به آرمان‌هایش، با تیشه طوفان خود، با کوه حوادث زمانه روبه‌رو می‌شود و سرانجام، بی‌پروا، جان شیرین خود را در راه آزادی و برابری فدا می‌کند:

طعم آزادی ز بس شیرین بود در کام جان

بهر آن از خون خود فرهاد گلگون می شویم

(دیوان: ۱۶۱)

و کبوتران عاشق را، برای پرواز در حریم آزادی، به میدان مبارزه جویی فرا می خواند:

خیزید ز بیدادگران داد بگیرید وز دادستانان جهان یاد بگیرید

از تیشه و از کوه گران یاد بیارید سرمشق در این کار ز فرهاد بگیرید

آزادی ما تا نشود یکسره پامال در دست ز کین دشنه پولاد بگیرید

(دیوان: ۱۲۱-۱۲۰)

از این رو، فرخی خود را حماسه سرای اسطوره آزادی می داند که قهرمان آن، به نیروی

عشق، تا پای جان می جنگد:

کوه کندن در خور سرپنجه عشق است و بس

ورنه این زور و هنر در تیشه فرهاد نیست

(دیوان: ۹۹)

علم شد در جهان فرهاد در جانبازی شیرین

نه هرکس کوهکن شد در جهان فرهاد می گردد

(دیوان: ۱۲۰)

۲-۳-۳. تأکید بر ترکیب «هویت ایرانی و اسلامی»

با توجه به جهت گیری های سیاسی اجتماعی فرخی یزدی و نیز بر اساس آثارش، می توان

گفت که او ناسیونالیسمی هماهنگ و آمیخته از اسلام و ایران (دیانت و ملیت) ارائه می کند

و عقیده دارد که هویت ایرانی، ترکیبی از هر دو است.

فرّخی، هرچند نه به شکل مترقی امروزه، با درایت و بینش سیاسی خود، درک کرده است: همان‌گونه که پرچم ما سه‌رنگ است و هیچ‌کدام از رنگ‌ها، به‌تنهایی، نماد شناسایی ملیّت ایرانی نیست، تاریخ و فرهنگ ایران قبل و بعد از اسلام نیز، به هم آمیخته و پیوسته است. چنان‌که شواهد و مستندات تاریخی هم نشان می‌دهد، ایران و اسلام بر هم تأثیر گذاشته و به قولی رابطه آن دو، به‌صورت «خدمات متقابل» است (مطهری، بهار ۱۳۷۰: مقدمه)؛ بنابراین، همان‌گونه که فرهنگ و هوش و دانش ایرانی در معرفّی و رونق‌مبانی و میراث اسلامی خدمت کرده‌است، اصول انسان‌ساز و ارزش‌های والای اسلامی نیز در رشد و غنای فرهنگ ایران تأثیر بسزا نهاده است. از این‌رو «وطن» با این هویت «ملّی مذهبی» و البتّه با دیدگاه‌های گوناگون، زمینه و مایه الهام شاعران ایرانی، به‌ویژه فرّخی، قرار گرفته است.

دیدگاه فرّخی نسبت به وطن و ناسیونالیسم، نه به مفهوم «شوینیزم افراطی» است که به تحقیر ملّت‌های دیگر پردازد؛ چنان‌که میرزاده عشقی و عارف می‌اندیشیدند و نه به مفهوم «وطن اسلامی» و «امت واحده اسلامی» است؛ همان‌گونه که سیدجمال و اقبال بدان عقیده داشتند؛ بلکه در واقع هویت ایرانی-اسلامی از دیدگاه فرّخی، ضمن اینکه به استقلال و آزادی‌خواهی تأکید می‌ورزد، با حاکمیت ملّی و حقّ عمومی در تعیین سرنوشت سیاسی نیز معنا و ارزش پیدا می‌کند؛ مثلاً در مسمّط زیر، ضمن ارائه آمیختگی تاریخ و اساطیر ایران قبل و بعد از اسلام، ایرانیان مسلمان را علیه استعمارگران اجنبی «انجیل به دست» برمی‌انگیزد و می‌سراید:

ای وطن پرور ایرانی اسلام پرست
 همّتی ز آن که وطن رفت چو اسلام ز دست
 بیرق ایران از خصم جفا جو شد پست
 دل پیغمبر را ظلم ستمکاران خست
 حفظ قرآن را، بر دفع اجانب تازند
 یا موفق شده، یا جان گرامی بازند
 نیست چون سلم اگر خائن و، دشمن چون تور
 ایرج ایران ز ایشان ز چه آمد مقهور؟
 الله الله! چه شد آن غیرت کشواد غیور
 قارنا! ساما! دیگر ز چه خفتید به گور؟
 گاه آن است، که بر مام وطن مهر کنید
 در گه کینه کشی کار منوچهر کنید
 (دیوان: ۱۹۳-۱۹۱)

وی در سرمقاله‌ای تحت عنوان «به نام عظمت اسلام»، ضمن اشاره به اهمیت جامعه اسلامی و اعتبار ایران به نام اسلام و تأکید بر حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران پس از جنگ بین‌المللی، در قسمتی از آن می‌نویسد: «ایران از نقطه‌نظرهای داخلی و خارجی، بیش از هر مملکتی، به نظام احتیاج دارد. ایران در شرق وسطی، مرکز ثقل یا سلسله سیاست‌هایی است که اگر در مبارزات عظمت‌جویی، اندکی دیر بجنبند، به زیر فشار و تصادمات خارجی، محو و منقرض می‌شود. دیانت اسلامی، به زمامداران مملکت اسلامی ایران امر می‌دهد که به شدیدترین وجهی، نظام اجباری را اجرا نموده و برای حفظ حدود و ثغور مملکت

اسلامی، قوای ورزیده حاضرالسلّاح تربیت کنند...» (طوفان، س ۷، ش ۳۵). یا در جای دیگر، در این زمینه می‌سراید:

آخر ای بی‌شور ملت عرق ایرانی کجاست؟

شد وطن از دست آیین مسلمانی کجاست؟

حشمت هرمز چه شد شاپور ساسانی کجاست؟

سنجر سلجوق کو، منصور سامانی کجاست؟

(دیوان: ۱۸۷)

۳- نتیجه‌گیری

به‌طورکلی دو نوع رویکرد سیاسی در دوره مشروطیت وجود داشت: یکی ناسیونالیسم باستان‌گرا و نژادپرست و دیگری ناسیونالیسم آزادی‌خواه که فرّخی جزو گرایش دوم به شمار می‌رفت. فرّخی‌یزدی، نه به شیوه ناسیونالیست‌های افراطی؛ بلکه به‌صورت معتدل و معقول، از عناصر اساطیری و مضامین باستانی بهره‌می‌برد و آن‌ها را در راه برانگیختن احساسات عمومی علیه استعمار و استبداد و تقویت انگیزه‌های ملی و حس اعتمادبه‌نفس مردمی به کار می‌گیرد و بین آرمان‌های خود و اسطوره‌های اصیل ایرانی، پیوندی آرمانی؛ چون عشق «فرهاد و شیرین» برقرار می‌کند و خود را «حماسه‌سرای آزادی» می‌داند.

باستان‌گرایی و دیدگاه فرّخی نسبت به وطن، نه چون دیدگاه عشقی و عارف است که گاه به «شوینیزم» افراطی کشیده شود و نه به مفهوم «وطن اسلامی» چون دیدگاه سیدجمال و اقبال و...؛ بلکه هویت ملی فرّخی هم بر عناصر فرهنگ ایرانی-اسلامی و مدنی، به صورت ترکیبی، تکیه دارد؛ هرچند گرایش به اندیشه‌های توحیدی، مذهبی و اخلاقی نیز در زندگی، اندیشه و شعر وی بسیار دیده می‌شود.

منابع

- آجودانی، ماشاءالله. (تابستان ۱۳۸۲)، **یا مرگ یا تجدّد** (دفتر در شعر و ادب مشروطه)، تهران: اختران.
- _____ (۱۳۸۲)، **مشروطه ایرانی**؛ تهران: اختران.
- آدمیت، فریدون. (۱۳۵۵)، **ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران**؛ تهران: پیام.
- _____ (۱۳۵۷)، **اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی**، چاپ دوم؛ تهران: پیام.
- آشوری، داریوش. (۱۳۶۶)، **دانشنامه سیاسی**، تهران: سه‌روردی.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۶)، **ایران و تنهایی‌اش**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ (۱۳۷۶)، **مرزهای ناپیدا**، تهران: یزدان.
- _____ (۱۳۷۹)، **ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ (۱۳۸۲)، **یگانگی در چندگانگی**، تهران: آرمان.
- اقبال‌لاهوری، محمد. (۱۳۴۳)، **کلیات اشعار اقبال‌لاهوری**، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- جعفری، رسول. (۱۳۸۱)، **هویت ایران در کشاکش تحولات سیاسی ایران در چهار قرن اخیر**، در کتاب **مؤلفه‌های هویت ملی در ایران**، به اهتمام گروه تحقیقات سیاسی اسلام، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رجایی، فرهنگ. (۱۳۸۵)، **مشکله هویت ایرانیان امروز**، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ، چاپ سوم، تهران: نی.

- رهیاب، حسین. (۱۳۸۱)، اهمیت، موانع و امکانات نوسازی هویت ایرانی (دفترهای بنیاد شریعتی) خودکاوای ملی در عصر جهانی شدن، ویراستار امیر رضایی، تهران: قصیده‌سرا.
- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۷۵)، شهر شعر فرّخی، تهران: علمی.
- سلطانی‌گردفرامرز، علی. (بهار و تابستان ۱۳۸۱)، بازگشت فرّخی به تاریخ و افسانه، کاوش‌نامه، مجله علوم انسانی دانشگاه یزد، س ۳، ش ۴.
- شریعتی، علی. (۱۳۷۴)، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، مجموعه آثار ۲۷، چاپ چهارم، تهران: الهام.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۲)، تلقی قدما از وطن، الفبا، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۳)، از انقلاب تا انقلاب، (ادبیات ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی)، «ادبیات نو ایران»، ل. الونساتن، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- صدری‌نیا، باقر. (۱۳۷۸)، مبانی نظری و ویژگی‌های تلقی فرّخی‌یزدی، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت فرّخی.
- عارف‌قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۵۷)، کلیات دیوان عارف‌قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف‌آزاد، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- فرّخی‌یزدی، محمد. (۱۳۶۹)، دیوان فرّخی‌یزدی، به اهتمام حسین مکی، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۰۰/۶/۲)، تا س ۸ (بهمن ۱۳۰۷)، طوفان، ۱- روزنامه «طوفان»، س ۱، ش ۱، (دوره کامل).
- _____ (۱۳۰۶/۱۱/۲۴)، تا س ۲، ش ۲۳ (۱۳۰۷/۱۱/۲۳)، طوفان‌هفتگی، س ۱، ش ۱، (دوره کامل).

- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۶۳)، درباره ادبیات و نقد ادبی (۲جلد)، تهران: امیرکبیر.
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۱۳۸۸)، علوم سیاسی و روابط بین الملل، دفتر ششم، فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، ذیل واژه *chauvinism*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مسرت، حسین. (۱۳۷۸)، کتاب‌شناسی فرخی یزدی، یزد: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی یزد.
- مطهری، مرتضی. (بهار ۱۳۷۰)، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ شانزدهم، تهران: صدرا.
- ملک‌الشعراى بهار، محمدتقی. (۱۳۶۸)، دیوان (۲جلد)، تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۰)، سبک‌شناسی (۳جلد)، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- میرزاده عشقی، محمدرضا. (بی‌تا)، کلیات مصوّر، به کوشش علی‌اکبر مشیرسلیمی، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- ناظم‌الاسلام کرمانی. (۱۳۶۱)، تاریخ بیداری ایرانیان (دو جلد)، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی‌سیرجانی، تهران: آگاه.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۵)، جویبار لحظه‌ها، ادبیات معاصر فارسی، چاپ هشتم، تهران: جامی.